

با در نظر داشت این وضع شرایطی که برای ایجاد یک جو مساعد برای حل قضیه افغانستان لازم است باید در سه سطح جستجو شود. اولاً طرف های درگیر به این عقیده برسند که امکان پیروزی نظامی برای ایشان میسر نیست و زمان به ضرر ایشان است. این کار مستلزم همکاری حامیان خارجی گروه های متخاصم است. ثانیاً کشورهای همسایه افغانستان برای قطع کمک به طرف های درگیر در جنگ به چنان موافقه ای برسند که امکان تطبیق و نظارت بر آن میسر باشد. و بالاخره جامعه بین المللی از راه وارد کردن فشار به همسایگان افغانستان به مداخله آنها در کشور خاتمه دهد تا راه دستیابی به یک حل سیاسی درازمدت و به اجرا گذاشتن آن هموار گردد.

پانویس ها :

- (۱) کارل فون کلاوزوویتز، درباره جنگ، ۱۹۶۸، نیویارک، ص ۱۲۱-۱۲۲.
- (۲) رجوع شود به بحث دولت و جامعه در کتاب اولیویه روه، اسلام و مقاومت در افغانستان ۱۹۸۵، لاهور، ص ۳۰-۱۰.
- (۳) اولیویه روه، ناکامی اسلام سیاسی، ۱۹۹۴، کیمبریج، ص ۱۵۲.
- (۴) تونی هیث، جنگ های افغانستان ۱۸۳۹-۱۹۱۹، چاپ ۱۹۸۰، لندن، ص ۱۰-۱۲.
- (۵) این «تنظیم» ها عبارت بودند از چهار سازمان بنیادگرا (حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی خالص، جمعیت اسلامی ربانی و اتحاد اسلامی سیاف) و سه سازمان ملی گرای اسلامی (حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدی، محاذ ملی اسلامی گیلانی و جبهه ملی نجات صیفت الله مجددی).
- (۶) الکزاندر لیخوفسکی، تراژدی و شجاعت در افغانستان (متن روسی)، ۱۹۹۵، مسکو، ص ۲۰۱.
- (۷) سپهبد کمال متین الدین، مبارزه قدرت در هندوکش، ۱۹۹۱، لاهور، ص ۷۷.
- (۸) همانجا ص ۷۵.
- (۹) سرتیپ محمد یوسف و سرگرد مارک ادکین، تله خرس، ۱۹۹۲، لاهور، ص ۳۹.
- (۱۰) مصاحبه نویسنده با رهبران شیعه افغان در پاکستان در ژوئن ۱۹۸۴، بشمول آقای مقصودی رئیس اتحادیه اسلامی مجاهدین افغانستان، آقای سید اسحق و آقای سلیمان یاری.
- (۱۱) در نوامبر سال ۱۹۸۳ در یک کنفرانس بین المللی تحت عنوان «انکشافات ممکن در جنگ افغانستان» در شهر مونتري ایالت کالیفورنیا نظر عمومی بر همین منوال بود.
- (۱۲) برای تفصیل رجوع به دیگو کوردوویز و سیلیک هر یسون، Out of Afghanistan، ۱۹۹۵، نیویارک، ص ۳۶۷-۳۸۷.
- (۱۳) همانجا ص ۳۸۲.
- (۱۴) میخائیل گرباچف، خاطرات، ۱۹۹۴، دابل دی، ص ۵۴۱.
- (۱۵) کوردوویز و سیلیک هر یسون، ص ۳۰۸.
- (۱۶) صحبت نویسنده با سناتور عبدالقدوس و سناتور بارکزی در سپتامبر ۱۹۹۲. سناتور بارکزی پیام نجیب الله را به محمد ظاهر شاه به روم برد و جواب او را در بهار همان سال به کابل رسانید.

فرهنگ جهانی جوانان

دو سال مانده به پایان قرن بیستم و آغاز دهه جدید، تمام حیطه های زندگی اجتماعی حکایت از نا آرامی و بی قراری می کنند. سرعت سرگیجه آور و شتاب سرسام آور تحولات در بیشتر موارد مجال چندانی برای درک و شناخت واقعی از آنچه که حادث می شود، باقی نمی گذارد. اگرچه حکایت «سال ۱۹۸۴» جرج اورل از دو دهه پایانی قرن بیستم کاملاً تحقق نیافته ولی کم و کیف تمدنی که در حال گذار به آن هستیم هنوز در پرده بی از ابهام قرار گرفته است. در کنار دستاوردهای مثبت انبوهی از مشکلات نیز صف آرای می کرده اند.

در این میان در حالیکه در حوزه سیاست شیوه های اصلاح گرایانه و رفرمیستی رونق روزافزونی می یابند، جامعه جهانی به تب انقلابات پیایی گرفتار آمده است. انقلاب در تکنولوژی، انقلاب در ارتباطات، انقلاب در انرژی، انقلاب در امور ژنتیک، انقلاب در روابط میان زن و مرد، انقلاب در روابط جنسی، انقلاب در مناسبات خانوادگی و انقلاباتی چند دیگر که تمام زمینه های زندگی اجتماعی را در بر گرفته اند. در جهانی مملو از انقلاب بسر می بریم و هر انقلابی در هر زمینه ای تاثیر ژرف و شگرف بر دقایق زندگی و جزئیات آن می گذارد. نمی توان پنداشت که همه چیز انقلابی باشد و تغییر کند، اما روان انسانها دستخوش تحول نگردد. انسان معاصر تبلوری از مجموعه انقلابات زیست- محیطی پیرامون خویش است. و بسیاری، انقلاب در رسانه ها را به معنای انقلاب در روان انسانها می دانند. به همان نسبتی که دامنه انقلاب در محیط پیرامونی به ساختارهای عمیق جامعه تاثیر می گذارد و این ساختارها تغییر می کنند، افراد هم دگرگون می شوند، در این میان تاثیر این دگرگونی ها بر شخصیت و بر منش اجتماعی جوانان عمیق تر است.

زندگی جوانان در هر دوره ای و در هر اجتماعی آینه ای شفاف از تغییر و تحول در زندگی اجتماعی آن جامعه است. برای اکثر جوانان جهان هنوز بدیسی نیست. تمام پهنه روابط اجتماعی و روابط سیاسی موضوع آموزش و یادگیری جوانان هستند. روابط هنوز کاملاً عادی نشده اند، نگاه جوانان به روابط و نظم اجتماعی اگرچه خالی از «قوه شگفتی فیلسوفانه» است که بقول جاستین ادگار کودک در نگاه به جهان دارند، اما پذیرنده رام و

آرام آنچه که از پیشینیان به وی رسیده نیز نمی باشد. سرکشی، عصیان و ناسازگاری جوان با نسل ما قبل خویش نیز از این روحیه ناشی است. ویژه گی جوانی قابلیت یادگیری، پذیرش و خودی ساختن نوآوریها و نوگراییها و طغیان بر ارزشها است.

در هر فرهنگی صفاتی است که بطور وسیعی عمومیت دارند و این صفات منش اجتماعی آن افراد را تشکیل می دهند. منش اجتماعی حاصل از صفات فرهنگی هر جامعه ای افراد آن جامعه را شکل می دهد. تمایل به انجام اعمال معین و شیوه و چگونگی انجام این اعمال و احساس رضایت، خرسندی و لذت از آن اعمال بر اساس آن منش اجتماعی شکل می گیرد. زمانیکه فرهنگی در موقعیت تحویل و تغییر بسر می برد، منش اجتماعی افراد و صفات عمومی فرهنگی همه افراد جامعه دچار تحول می شود. حاصل تحول در صفات عمومی، بوجود آمدن منش اجتماعی نوین است. جوانان در هر جامعه ای سبب این تحولات در فرهنگ ملی، در صفات عمومی و در منش اجتماعی نوین می باشند.

نوجوان و جوان ایرانی دوران کودکی را در محیطی که هنوز سنت تا حدود زیادی حاکمیت دارد، پشت سر می گذارد. در این دوره وی مجموعه ای از ویژه گیها و خلق و خوی ملی و سنتی را که اینک کمرنگ نیز شده اند، فرا می گیرد. اما ورود کودک ایرانی به سن جوانی همزمان است با انفجار انقلابی در ارتباطات و قدرت تعیین کننده و شگفت رسانه ها در زندگی اجتماعی کل بشریت. با استفاده از قدرت رسانه ها، در جهان فرهنگی نوین بنام فرهنگ جوانان شکل می گیرد، بی آنکه در پی ارزشگذاری مثبت و یا منفی درباره این فرهنگ باشیم، ناگزیر از دیدن و دریافت هستی و واقعیت این فرهنگ نوین جهانی جوانان هستیم. و چگونه می توان این واقعیت را ندید؟ در سلطه این فرهنگ، جهانی جوان می شود. به پیرامون خود نگاه کنیم، شیوه زندگی جوانان و نوجوانان سرمشق تمام جوامع شده است. میانسالان در تلاش برای جوان باقی ماندن هستند، گفتارهایشان را و اعمال خود را آنسان می آریند که عاری از هرگونه شبه پیری و غیر جوانی باشد. جوانی ضرورتی برای تمام نسلها شده است. حتی در عمیق ترین بحران و رکود اقتصادی رشته هایی که خود را برای جوانان عرضه می کنند، موفقیت و نوآوری خیره کننده دارند. تاجران و پولسازان موفق کسانی هستند که محصول خود را با خواست و تمایل جوانان هماهنگ کرده اند. فیلم های سینمایی برای موفقیت مخاطب خود را در میان جوانان می جویند. آگهی های تبلیغاتی برای جوانان ارائه می شوند. حتی بانکها و بیمه ها نیز در شکار جوانان و برای جوانان هستند و مدبرانیشان برای موفقیت و تضمین موفقیت خود، خویش را جوان می سازند. دیگر توصیف اشتفن تسوایگ از جهان به این عبارت که: «کسی که

می خواست سری در میان سرها در آورد، ناگزیر به انواع پیرایه ها متوسل می شد تا خود را مسن تر از آنچه هست نشان بدهد.» مصداقی ندارد. جهان چنان با شتاب و آسیمه سر بدنبال جوانی براه افتاده است که «فدریکو فلینی» با شگفتی می پرسد: «من از خودم می پرسم که ناگهان چه اتفاقی ممکنست افتاده باشد، چگونه نسل ما ممکن است افسون شده باشد که ناگاه تمام جوانان را به چشم پیام آوران یک حقیقت مطلق به بینند. جوانان، جوانان، جوانان... تو گویی که جوانان با سفینه ای فضایی از راه رسیده اند. تنها یک هذیان دسته جمعی می تواند ما را واداشته باشد که پسر بچه های پانزده ساله را امانت داران تمام حقایق بشناسیم.» و شاید فلینی در نظر نمی گیرد که تمدنی جوان بدست جوانان بر خرابه های فکری و روانی تمدن پیشین در حال ظهور است.

جوان ایرانی در این شرکت سهامی چند ملیتی جهانی جوانان شریک است. اگرچه هنوز سهامدار عمده برای تعیین خطوط این شرکت نیست، اما اشتراکی چشم گیر در خصوصیات عمومی جوانان دوران کنونی دارد. جوانان ایران را نمی توان از همسالان خویش در دنیای آزاد، پیشرفته و مدرن متمایز ساخت. دامنه این اشتراک تمام زوایای زندگی نسل کنونی جوانان را آکنده ساخته است. این همسانی به موسیقی، به فیلمهای سینمایی، با کمک ساتلایت به تلویزیون به شلوارهای جین با مارک معین، به نقش های مشخص، به عکس های روی تی شریتهایشان، به آرایش مو و صورتشان، به نقشهای عجیب، به بلندی و گشادی شلوارهای با خشتک های حیرت آور افتاده شان و به COOL بودنشان کشیده شده است. فرهنگ جوانان، فرهنگ جهانی آنان است. علایق و تمایلاتشان روز بروز همگون تر و جهانی تر می شود. جهان اطلاعات و انفورماتیک، اینترنت و زبان پست مدرنستی که بیشتر غیر گفتاری است ارزشهای خود را روز بروز بیشتر حاکم می گرداند و با کمک تصاویر نوع MTV که سرعت و بی آنکه دیده شوند، زائل می گرداند، انبوه هرچه بیشتری از جوانان را به حیطة نفوذ و تاثیر خود می کشاند. ارزشها و یا ضد ارزشها، انتخابها و انگاره های نوین که در میان جوانان برخاسته، در کشوری واحد و در سرزمینی معین تسلط نمی یابد، الگوهای آنان مرزها را در می نوردد و حصارهای ملی، فرهنگی و سنتی ممالک را درهم می ریزد و براحتی خود را جایگزین می سازد. طوفان برخاسته از این امواج که پیایی از راه می رسند، دیربست مرزهای ایران را پشت سر گذارده و به مخاطبین ایرانی خویش رسیده است.

اگر بیش از حد لازم خود را به ظواهر علایق و خواسته های نسل کنونی جوانان مشغول نسازیم و به ورای خشونت و هرج و مرج طلبی آنان نظر کنیم، هم پیام نهفته در سرکشی و

افسار گسیختگی جوانان را و هم کمبودهای ناگزیرشان را در خواهیم یافت. جوانان امروزی و از جمله جوانان ایران، شخصاً خود را چون موجودی مختار شکل می دهند. به مثابه واحدی از پیشینیان و اجداد خود قرار داده اند و در این تلاش خود را با تمام دیگران برابر و یکسان می دانند. فردیت هر یک از این جوانان برای خودشان محرز و مسلم است. حوزه علایق، خواسته ها و تمایلات فردیشان امری شناخته و تجاوزناپذیر است. این فردیت در ستیز با اتوریته از هر نوع و هر شکل و شمایل هویت یافته است. سیمای روابط دو نسل را تلاش نسل جوان در پذیراندن و تثبیت این فردیت به جامعه و پدران و مادران آرایش می دهد.

جمهوری اسلامی به عبث می پنداشت که در دو دهه پایانی قرن بیستم خواهد توانست، جوانان کشور را با جزوه های دینی با او را د مذهبی و با مناسک قشری خویش آنچنان که خود می طلبد سر به راه نگه دارد فریادهایشان در مقابل «هجوم فرهنگی» و تلاشهای نافرجامشان در مبارزه با عکسهای مایکل جکسون روی تی شرتهای دختران و پسران تصویری از شکست خوردگان می سازد که چرایی شکست خود را هنوز دریافته اند و ویژه گی های جهانی را که در پی حکمرانی بی دغدغه در آینده هنوز بدرستی نشناخته اند. شاید درست باشد که آغاز شکست جمهوری اسلامی و پروژه هر چه بیشتر دینی کردن کشور را در همین نکته جستجو کنیم.

منش اجتماعی جوانان ایران روز بروز بیشتر متحول می شود. این تحول در دو سویه هم تحقق می یابد و هم اعتراض سلولها و نهادهای پیشین و سنتی موجود در جامعه از قبیل خانواده، محله، حکومت و غیره را که خود دارای منش اجتماعی و ساختار معینی هستند، بر می انگیزد. از یکسو منش اجتماعی نوین جوانان که در برخورد به خانواده، مدرسه، دانشگاه، محیط کار، موسیقی، جنسیت، مصرف، لذت و غیره تبلور دارد، در تضاد و تناقض با منش اجتماعی پیشین و سنتی شکل می یابد و کشمکشی سخت عمیق و ژرف برای حفاظت و یا جایگزینی ارزشها بالا می گیرد، و از سوی دیگر با نقض جدید ارتباطات و رسانه ها که آگاهی از شرایط از بنیاد دگرگون شده زندگی مادی را عمیق تر می سازد، دامنه تحولات فرهنگی و جاذبه های ارزشی برای جوانان بیش از پیش فزونی می یابد و تغییرات را مهارناپذیرتر و بی بند و بارتر جلوه می دهد و بدینسان حوزه افتدار و اتوریته در جامعه را هرچه بیشتر زیر سؤال می برد.

در محدوده تمدنی که ما و یا درست تر پیشینیان ما زندگی کرده اند، چارچوب و ساختار معین و منظمی از زندگی شکل گرفته بود. جوانان آن دوره علیرغم سرکشی و

مقاومتها نشان که خصوصیت نسلی آنان است، در نهایت به یاری تحمیل، اجبار و اتوریته و نیز بدلیل وجود تعلق اجتماعی خاص خویش در محدوده آن ساختار و بر آن اساس نظم می گرفتند و شکل می یافتند. اکنون همراه با زوال تدریجی ولی شتاب یا بنده تمدن صنعتی ساختار زندگی و نظم و ترتیب آشنای آن نیز در هم فرو می ریزد و این در حالی است که بسیاری از جنبه ها و جزئیات تمدن فرا صنعتی که دارد جانشین می شود برای ما ناشناخته و مبهم هستند. تغییر و تحول همه جانبه و انقلابی که در آغاز بیان کردم، محدوده ای را مقدس نمی شمارد، نقش خانواده، شکل خانواده، نقش محله، منزلتهای تعریف شده و متمایز خانواده، محله و حکومت، نقش و عملکرد حوزه خصوصی و حوزه عمومی زندگی اجتماعی و حتی نقض و عملکرد و شکل و ساختار جامعه مدنی که وظیفه حفظ تعامل و تعادل میان حوزه خصوصی و حوزه سیاسی و دولتی را بر عهده دارد، همه و همه جملگی در تغییر و تحول هستند. نمود این به هم ریختگی و بی نظمی اجتماعی در جوانان بشکل احساس پوچی، هرج و مرج طلبی و فقدان معنا متجلی می شود. معنای زندگی که یکی از نیازهای انسان برای خوب و دلپذیر زیستن است، در شرایط وجود تعلق خاطر اجتماعی و بر اساس ساختار مطلوب و معینی در زندگی ممکن می شود.

اگر این شکوه عامیانه که، «زندگی جوان امروز معنا ندارد»، از دایره نق زدن های تکراری خارج شود و چون معضلی جامعه شناختی بررسی شود، اهمیت عدم تعلق اجتماعی و فقدان یک ساختار منظم در زندگی روشن می شود. در کنار در هم ریختگی نظم ساختاری و تمدن انسان کنونی و جوانان جهان، جوان ایرانی با موانع ویژه ایی در ساختار سیاسی حاکم بر جامعه مواجه است که احساس تعلق و مشارکت اجتماعی را در او یا بکلی از بین می برد و یا بشدت کم رنگ می سازد.

جرقه هایی، بحران های سیاسی معینی و مقاطعی از زندگی اجتماعی پیدا می شوند که بدون برنامه ریزی قبلی و حتا بدون بحث اقناعی مشخص، امید به تغییر و تحول را در اذهان اجتماع و بویژه حساس ترین و ظریف ترین بخش آن یعنی ذهن جوانان مملومی سازند. در چنین لحظاتی است که جوانان احساس تعلق و مشارکت اجتماعی می یابند، نظمی می پذیرند و در نتیجه زندگی شان معنا می یابد. «معنای زندگی» در امید به آینده، امید به تغییر و بهبودی وضع زندگی و دل بستگی به بهتر زیستن ظاهر می شود. در این دقایق است که می توان شور و شوق را در چهره جوانان دید. غرورشان را به خاطر احساس توانمندیشان در راستای تحول مثبت حس کرد، و اشکهای شوق و خنده های پیروزی شان را مشاهده کرد.

تکاپوی ناگهانی، خود جوش، هماهنگ و میلیونی جوانان ایرانی در آستانه انتخابات دوم خرداد یکی از این لحظات زندگی اجتماعی شان بود. فرصت برای محافظت و امید به بهبودی، انگیزه این مشارکت عمومی گردید.

جوانان ایران در کنار انبوه مشکلات اجتماعی، انبوه محدودیت‌هایی که ساختار ایدئولوژیک و قرون وسطایی جمهوری اسلامی، انبوه کمبودهای اقتصادی ناشی از عقب ماندگی و توسعه نیافتگی، و انبوه محدودیت‌هایی که فرهنگ عمومی و سنت‌های دیرجان ایرانی برایشان بوجود آورده اند، در تلاش برای معنا دادن به زندگی خویش، در تلاش برای بوجود آوردن ساختار مطلوب اجتماعی برای بهتر و انسانی‌تر زیستن و در تلاش برای مشارکت و تعلق اجتماعی هستند.

آنچه در این تلاش جوانان چشمگیر است، گستره عقلانیت و نفوذ واقع بینی و واقع گرایی در ارزیابی و افکارشان هست، واقع بینی نسل کنونی جوان ایرانی ناشی از توجه عقلانی وی به محدودیت‌ها و ظرفیت‌های خویش و جامعه خود است. آنچه که احساسات او را برمی‌انگیزد و شعله امید برای زندگی بهتر را در دلهايشان برمی‌فرورد، نه توهم دستیابی به ناکجا آبادهای ناشناخته، ناگفته و ناممکن، که برعکس گامهای هر چند کوچک اما مؤثر و مطمئن در دستیابی به اهدافی ممکن و مقدور است، که زندگی خود و هموعانش را بلاواسطه بهبود بخشد. شاید مرز تفکیک و تمایز میان نسل کنونی جوانان ایرانی و نسلی که جوانی را پشت سر گذارده و اینک به میانسالی رسیده در همین نوع نگرش به پدیده‌های اجتماعی است. جوان بیست سال پیش، جوانی که با انرژی بیکران خود در توهم برپایی بزرگترین مدینه فاضله برای بشریت بود و با رویای تولد هرچه سریعتر انسان طراز نوین بخواب می‌رفت و برای برجیدن تمام مظاهر ستم و استثمار صبحگاهان از جای برمی‌خاست، چنان در باورهای خود به صداقت غوطه می‌خورد، که برایش توجه به واقعیات و تفکیک آن از تخیلات ناممکن بود. برای جوان نسل پیش، واقع بینی و دستیابی به اهداف کوچک در پهنه معمولی زندگی بی آنکه نظم و ساختار موجود در هم ریزد، قابل تصور نبود. انبوهی بزرگ از نسل پیشین جوانان ایران خود را حداکثر «فدایی» گذار به آرمانشهر کذایی خویش می‌پنداشتند. و فردیتشان نهایتاً در چارچوب این «فدایی‌گری» شکوفا می‌گشت. طنز تلخ آنجاست، که گاه درستیز با فردگرایی خویش تا حد افراط مذهبی در تزکیه روان پیش می‌رفتند و با پشتکاری بی نظیر بقول «اکتاویو پاز» مشغول «خود آزاری اخلاقی» خویش می‌گشتند. جوان نسل پیش، نه این آگاهی را داشت و نه این توجه را که اگر فردیت را برای خود نخواهد بطور اولی آن را

برای دیگر شهروندان نیز پذیرا نخواهد بود. و نمی دانست که سرکوب فردیت شهروندان و پافشاری نکردن بر حقوق فردی حاصلی جز برپایی دیوارهای بلند و سرکوب، اختناق و استبداد ندارد.

بر خلاف نسل پیش، جوان امروز ایرانی برای زندگی و جوانی خویش مبارزه می کند. برای لبخند، برای لذت و برای فردیت چالش می کند. مشارکت و تعلق اجتماعی و ساختار مطلوب و معنای زندگی را برای تحقق زندگی جوانی می خواهد. الگوهای آرمانی جوان بیست سال پیش برای جوان امروز ایرانی نه قابل قبول است و نه مطلوب. همچنان که محدودیت های آن الگوی آرمانی و تنوع ناپذیریش برای او هم شگفت آور است و هم ناپذیرفتنی. انقلاب الکترونیکی و انفجار رسانه ایی در عصر حاضر جوان ایرانی را همراه با انبوه جوانان جهان در یافتن هویت جدید به آن آگاهی عمیق از فردیت خود کشانیده است که روز بروز تصویر خویش را نیز دگرگونتر و پیچیده تر می یابد. یعنی هم پافشاری بیشتر بر هویت فردی و هم واقعیت تنوع هرچه بیشتر این هویت. در این میان جوان ایرانی دریافته است که دمکراسی ماسک مبارزه طبقاتی و یا استثمار طبقاتی نیست، بلکه زیر سؤال بردن الگوهای پیشین اقتدار و مجالی برای شکوفایی تخیلات و فانتزی های فردی انسانها می باشد.

برای پیوستن به خانواده جهانی جوانان آزاد، نسل جوان ایرانی هنوز راهی طولانی و پیکاری گسترده فرا روی خود دارد. ساختار سیاسی جمهوری اسلامی مانع اساسی در مقابل این پیوند است. جنبش جوانان ایران در دوم خرداد که عامل اساسی و تعیین کننده در بسیج عمومی و یکپارچه مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری و دادن رای منفی به «ولایت مطلقه فقیه» و کاندیدای او بود، نشانگر وقوف و آگاهی جوان ایرانی به مهمترین مانع ساختاری در مقابل آزادی و رهایی خویش است. با توجه به این واقعیت نیازی نیست که ما سمت فرود آوردن ضربه اصلی را به جوانان ایران گوشزد کنیم. زندگی در سلطه و حاکمیت ولایت فقیه جوان ایرانی را به این آگاهی و شناخت راهبر شده است، که برای پیوستن به قافله جهانی جوانان آزاد، برای کامیابی در زندگی جوانی و حتا برای لبخند و فشردن آزادانه دست زیبا و لطیف دختر یا پسری که دوست می دارد، باید با سایه شوم ولایت فقیه که مشروعیت خود را از اعصار تحجر و ارتجاع به ارث برده است، تا بدانجایی مبارزه کند که این، بزرگترین توهین به ایرانی و کل بشریت را در آستانه قرن بیست و یکم به خاک سپارد. جوان ایرانی باید هوشیار باشد که اگر موفق شده است که کاندیدای ولایت فقیه برای ریاست جمهوری را به شکست کشاند، هنوز سنگرهایی گران و تعیین

کننده در تسلط و تصرف ارتجاع باقی مانده است. خاکریز آخر پیروزی بر ولایت فقیه و ارتجاع هنوز موضوع مبارزه است و ظرافت مبارزه و واقع بینی در راستای پیروزی، ایجاب می کند، که با آگاهی کامل و دقت هرچه بیشتر به جای آنکه نیرو و انرژی جنبه آزادی و ترقی را در سنگلاخ های بیپوده فرسوده سازیم، تمام توان خویش و جامعه را برای تمرکز مبارزه با ولایت فقیه و جایگزینی آن با اراده و حاکمیت مردم و استقرار مردم سالاری بکار بریم. توجه کنیم که تمام نیروهای عقب مانده و شکست خورده در دوم خرداد در مقابل رئیس جمهوری که به همت شما جوانان و زنان انتخاب شده است و در پشت سر ولی فقیه این نظام صف آرای کرده اند. جوانان ایران بایستی با همان پشتکار و ظرافتی که جامعه را در انتخابات دوم خرداد بسیج کردند، به بسیج جامعه مدنی در مقابل ولایت فقیه و حامیانش پردازند و موضوع نفی عمومی ولایت فقیه را به بحث و گفتمان همگانی جامعه تبدیل سازند. هوشیاری در این است که جوانان ایران دریابند که جنبه گسترده ای علیه ولایت فقیه با شرکت نیروهای دوراندیش و واقع گرای درون نظام و ترقیخواهان و آزادیخواهان واقع بین خارج نظام بر پا گردیده است. پیروزی این جنبه و ائتلاف نامرئی، پیروزی و استقرار مردم سالاری را به ارمغان خواهد آورد. جوانان ایران باید هوشیار باشند که ناکامی ها نه در نادرستی وعده های کسی که آنها انتخاب کرده اند، که بیشتر در کار شکنی ها، سنگ اندازی ها و مقاومت هایی که ارتجاع و شکست خوردگان از رای ملت بکار می گیرند، حاصل می شود. جوانان ایران بایستی هوشیار و آگاه باشند که برای دستیابی کامل به حقوق و آزادیهای فردی خویش ناگزیر از مبارزه برای تحقق آزادیهای سیاسی و فراهم آوردن زمینه برای نهادینه کردن این آزادیها می باشند. تا رسیدن به قله فرازین پیروزی راه چندان باقی نمانده است، با اندکی هوشیاری و دقت به آن اوج هم خواهیم رسید. و جاده های پرمعنای زندگی و شکوفایی فردیت جوانان را در پیش پای خود خواهیم یافت. که چنین باد.

خلع سلاح اتمی: مورد خلیج فارس

پیشگفتار

پیدایش بحرانهای مکرر بر سر موضوع خلع سلاح عراق توسط « کمیسیون ویژه سازمان ملل متحد - برای نظارت بر عراق » (UNSCOM)، بیان کننده دشواریهایی است که در راه تامین شرایط مطلوب در این زمینه وجود دارد. انتخابی که وجود دارد این است که آیا باید به رقیق و بی تاثیر شدن بازرسی ها گردن نهاد و یا از طریق توسل به زور و اجبار موجبات تحمیل شرایط مورد نظر را فراهم کرد.

آنچه درباره عراق نگران کننده است، پیشینه گذشته این کشور در به کار بردن سلاحهای شیمیایی، تلاش آن در طفره رفتن از انجام بازرسی ها و آمادگی در چشم پوشیدن از درآمد نفت به عنوان بهای عدم همکاری با « آنسکام » است. همه این قرائن از عزم راسخ عراق در ادامه برنامه تسلیحاتی خود می کند و با توجه به طبیعت رژیم بغداد، از تصمیم آن در کاربرد غیر مسئولانه این برنامه ها خبر می دهد. مورد خلیج فارس برجستگی و اهمیت پاره ای مسائل دیگر را نیز آشکار می کند و از آن جمله این که جدا کردن انواع سلاحهای نابود کننده جمعی از یکدیگر کارچندان آسانی نیست.

تا هنگامی که عراق (یا ایران) به منظور جبران ضعف و نارسایی تسلیحاتی خود، بهبود وضع استراتژیکی خود و یا برای ایجاد وزنه ای در برابر برتری حریفان در دیگر زمینه ها، در جستجوی دستیابی به اینگونه سلاحها باشند تمرکز انحصاری بر روی یکی از انواع این سلاحها، کارثر بخشی نخواهد بود. این مسئله در سطح دیگری نشان دهنده پیوند و ارتباط میان منطقه هاست؛ اشاعه سلاحهای نابود کننده جمعی با سیاست اتمی اسرائیل بکلی بی ارتباط نیست. احساس خطر از جانب عراق (یا ایران) تنها زاییده نفرت متقابل که بین آنها وجود دارد نیست. برنامه های اتمی اسرائیل و نیروهای متعارف (غیر اتمی) امریکا نیز

عاملی است که در این میانه دخیل است.

پاسخهای مبتنی بر طرد و مجازات و یا تهدید به تلافی (اقدام پیش گیرنده) برای جلوگیری از اشاعه سلاحهای نابودکننده جمعی و بویژه جنگ افزارهای اتمی ممکن است به عنوان یک ابزار سودمند سیاسی مورد استفاده قرار گیرد. ولی بیشترین تاثیر این سیاست فقط ممکن است تا حدی به تأخیر انداختن برنامه مشخصی باشد و در قصد و انگیزه کشوری که عامل اشاعه چنین سلاحهایی است تاثیری باقی نمی گذارد.

این نکته مشعر بر این معناست که خلع سلاح از طریق توسل به زور، اگر فقط محدود به سلاحهای نابودکننده جمعی باشد، نمی تواند به عنوان یک سیاست درازمدت و دیرپا به حساب گرفته شود. انگشت نشان کردن یک دولت، هر قدر هم که مرتکب جنایات نفرت انگیزی شده باشد، در طول زمان نمی تواند رهنمودی برای تامین امنیت منطقه ای به گونه ای مطمئن و قابل اتکاء باشد.

به این ترتیب بحرانهای پدید آمده در عراق اهمیت چندین نکته اساسی را که در این بحث مطرح است آشکار می سازد و نشان می دهد که با مسئله خلع سلاح اتمی باید از چندین سطح مختلف برخورد شود.

- خلع سلاح باید نظامهای مختلف تسلیحاتی، چه سلاحهای نابودکننده جمعی و چه سلاحهای متعارف را در بر گیرد.

- تمامی کشورهای عمده منطقه و نیروهای خارجی را با «حضور مداوم» شامل شود.

- این نکته مورد اذعان قرار گیرد که سیاست توسل به زور و تحریم و مجازات ممکن است دستیابی به سلاحهای مخرب را با تحمل هزینه های گزاف فقط تا مدتی به تأخیر اندازد ولی انگیزه تصاحب این سلاحها را (اگر نیفزاید) کاهش نخواهد داد.

استدلالی که در این مقاله ارائه می شود از تحلیل زیر تأثیر پذیرفته است: حذف سلاحهای اتمی از منطقه خلیج فارس به گونه ای تنگاتنگ با حذف آن در تمامی خاورمیانه و تا اندازه ای با محدود ساختن این سلاحها در سطح جهانی در ارتباط است. به همین قیاس از میان بردن سلاحهای اتمی، بدون توجه به دیگر سلاحهای نابودکننده جمعی در سطح وسیعتری از منطقه و همچنین بدون در نظر داشتن عدم توازن چشمگیر در امر سلاحهای متعارف عملی نخواهد بود. البته کاستن از این عدم توازن میان قدرتهای منطقه ای و جهانی کار آسانی نیست، در هر حال توجه به این موضوع مستلزم تأکید کمتر بر فرضیات مداخله جویانه و مجازات گرایانه از یکسو و تکیه کمتر بر نیروی اسلحه و سلطه جویی منطقه ای از سوی دیگر است.

در کار پرداختن به توان تسلیحاتی کشورها، آنچه منحصرأ باید مورد توجه قرار گیرد آثار و علائم عدم امنیت است. اگر انگیزه دست یابی به سلاحهای نابود کننده جمعی فقط یک طبیعت سبکسرانه و شخصی داشت چندان نگران کننده نبود. اما همیشه وضع از این قرار نیست و هرچند منافع که رژیم های حاکم همیشه با منافع ملی تقارن ندارد، نمی توان آنها را بدون تأمل از یکدیگر جدا دانست. توجه به انگیزه های امنیتی کشورهای اشاعه دهنده سلاحهای ویرانگر ضرورت کوششی را در جهت افزودن بر احساس اطمینان این کشورها مطرح می سازد. این کوشش متضمن استقرار جریان گفت و شنود سیاسی هم در سطح منطقه و هم در فراسوی منطقه و برقراری مبادلاتی مشتمل بر ایجاد اطمینان، در عین ادامه اقدامات بازدارنده است. آنچه با قطعیت می توان گفت اینکه درگیر کردن و به بازی گرفتن این کشورها به طرد کردن و منزوی ساختن آنها رجحان دارد.

خلیج فارس: پیشینه

تاریخ اخیر این منطقه و تداوم تنش های در آن، کوشش در راه محدود ساختن و حذف سلاحهای اتمی را به صورت وظیفه ای مهم و دشوار در آورده است. وقوع دو جنگ عمده، میراثی از عدم اعتماد و خصومت بر جای نهاده ولی علل و انگیزه های اصلی این جنگها راز میان بر نداشته است. کشورهای منطقه یا به خاطر ملاحظات ارضی (مورد عراق) و یا ملاحظات موقعیتی (مورد ایران) همچنان خواستار تجدید نظر در وضع موجود هستند. کشورهای کوچکتر به منظور حفظ یک توازن نظامی مطلوب در منطقه و نیز برای خرید جنگ افزار که به آنها احساس اطمینان می دهد متکی به امریکا هستند. ایران و عراق با حضور نیمه دائمی نظامی امریکا (۲۸ هزار سرباز، ۳۰ کشتی جنگی و ۲۰۰ هواپیما) از سال ۱۹۹۱ به بعد در منطقه مخالفتند. در میان کشورهای منطقه توافقی در مورد یک موازنه قابل قبول منطقه ای وجود ندارد. هیچ عرصه و میدانی برای برقراری گفت و شنود میان کشورهای منطقه مهیا نیست و هیچ سازمان امنیتی نیز که تماس منظم بین آنها را تسهیل کند وجود ندارد. کشورهای منطقه از ویژگیهای مشترکی مانند بالا بودن نرخ تولد و فقدان نظامهای دموکراتیک (و یا در مورد ایران عدم وجود یک دولت غیر لیبرال) برخوردارند. وابستگی به درآمد نفت به آنها امکان داده تا عمده هزینه جنگها و خریداری سلاحهای گرانقیمت بر آیند. منطقه به گونه ای سنگین نظامی شده است.

با توجه به سابقه کشمکش ها، نوع نظامهای حکومتی و ادامه اختلافات و کدورتها، خطر شعله ور شدن آتش جنگ دیگری وجود دارد. آنچه که این وضع را بویژه خطرناک می کند پیشینه استفاده از سلاحهای نابود کننده جمعی و ذخیره ای است که در چندین

کشور (ایران، عراق و عربستان سعودی) از موشکهای دور برد وجود دارد و برنامه‌هایی نیز در جهت تولید دو سلاح نابود کننده دنبال می‌شود. مجموع این شرایط کشورها را به دستیابی به سلاحهای نابود کننده جمعی و بویژه سلاحهای هسته‌ای بر می‌انگیزد. گذشته از ملاحظات مربوط به حیثیت و اهمیت، عدم توازنی که از نظر استراتژیکی در منطقه وجود دارد، تحصیل سلاحهای جبران کننده و تضمین «برتری کمی» را برای رهبران موجه جلوه می‌دهد. تاکنون کشورهایی مانند اسرائیل و عراق که وضع آنها سخت از یکدیگر متفاوت است به چنین استدلالی متوسل شده‌اند.

گذشته از احتمال کاربرد سلاحهای ویرانگر، خطرانی نیز در زمینه ایمنی و اعمال کنترل بر این سلاحها وجود دارد. در این میان هزینه‌های اقتصادی و تلفات انسانی را که با موضوع دستیابی بر این سلاحها همراه است نیز نباید از یاد برد.

سرانجام مسئله کاربرد چنین سلاحهای مطرح می‌شود. محدود کردن استفاده از سلاحهای نابود کننده جمعی به یک منطقه توهمی بیش نیست. عراق پس از به کار بردن سلاحهای شیمیایی علیه کردها متوجه بازتاب جهانی این مسئله گردید. استعمال سلاحهای نابود کننده جمعی، بویژه سلاحهای هسته‌ای حرمتی را که در مورد کاربرد این سلاحها تاکنون وجود داشته است از میان خواهد برد و بسیاری از کشورهایی را هم که در منطقه قرار ندارند در معرض مخاطره قرار خواهد داد.

تعیین ابعاد مسئله

مسئله پاکسازی منطقه از سلاحهای اتمی باید با توجه به همه اجزاء ترکیب دهنده آن مورد بررسی قرار گیرد. احساس عدم امنیتی که برانگیزنده کشورها به تحصیل چنین سلاحهایی است از عوامل مختلفی متأثر است. بعضی از این عوامل ناشی از طبیعت رژیم‌ها و برخی خاص منطقه (و به یک معنی ساختاری) است. بعضی دیگر هم زائیده فضای جهانی است. اگر هدف حذف سلاحهای اتمی به یک طریق مطمئن باشد همه این عوامل باید در نظر گرفته شوند. اما برخی از این عوامل از اهمیت بیشتری برخوردارند. بنابراین باید برای آنها اولویت قائل شد و آنها را به عنوان شرط قبلی تحقق هدف نهایی به شمار آورد.

عوامل محلی - منطقه‌ای در امر اشاعه سلاحها در خلیج فارس برجستگی و اهمیت بیشتری دارند. انواعی از نظامهای مستقر در این منطقه در جهت دستیابی بر اینگونه سلاحها در تلاش هستند. ایران و عراق هیچ یک از موقعیت خود احساس رضایت نمی‌کنند. متحد قابل اعتمادی هم ندارند. هر دو رژیم به تجهیز نیرو و توان مردم برای

تمرکز دادن توجه به خارج از مرزهای خود وابسته اند. هر دو رژیم به اندازه ای پنهانکار و کینه توزند و به حدی احساس عدم امنیت می کنند که قادر نیستند اعتماد لازم را برای پایان دادن به مخفی کاری (یا بالعکس) ایجاد کنند. از آنجا که سلاحهای نابودکننده جمعی راه میان بری برای کسب قدرت به شمار می روند (یا چنین تصویری درباره آنها وجود دارد)، و موقعیت و حیثیت اسرارآمیز رهبر (یا انقلاب) را ارتقاء می بخشد، در مورد این گونه رژیم ها، بیشتر عامل محلی است که دستیابی به سلاحهای ویرانگر را تشویق می کند. نظامهای فاقد مشروعیت، رویگردان از دموکراسی و خودشیفته، طبعاً برای گرایش به راه حلهای افراطی آمادگی دارند. در کشورهایی که زیربنای علمی با آنچه که برای تولید سلاحهای اتمی مورد نیاز است فاصله بسیاری دارد، راه حل برای دستیابی اینگونه سلاحها در واقع از حالتی افراطی برخوردار است.

ابعاد منطقه ای مسئله، تکرار جنگها، کشمکشهای ارضی نزاع بر سر قدرت و رهبری، ناهنجاریهای ناشی از ترکیب جمعیت، منابع، ملاحظات استراتژیکی و چگونگی دستیابی به سلاحهای متعارف نیز از جمله عواملی است که در گزینش سیاستهای متکی بر سلاحهای نابودکننده جمعی موثر است.

وجود پیوند استراتژیکی با منطقه ای که در آن سلاحهای استراتژیکی شیوع یافته است (مورد اسرائیل) نیز میل دستیابی به اینگونه سلاحها را برای رسیدن به یک موضع تساوی هرچه بیشتر دامن می زند. البته ممکن است دولتهای محلی برای آنکه برنامه های اتمی خود را موجه جلوه دهند به نحو فریبکارانه ای از این استدلال بهره برداری کنند.

سیاستهای متضاد و نایمنی های منطقه ای لزوماً نباید بر تکیه کردن دولتها به سلاح های اتمی منجر شود، چون سلاحهای متعارف، بویژه اگر پای موجودیت دولتها در میان نباشد، رفع نیاز می کند و معمولاً هدفهای محدود، جنگهای محدودی را هم بر می انگیزد. پس تهدید به موجودیت یک دولت از کجا سرچشمه می گیرد؟ رژیم غیر معتدل عراق نشان داده است که به موازین عصر تجدد چه در کار مشخص ساختن هدفهای جنگی و چه در به کار بستن این هدفها پای بند نیست. ایران به نوبه خود درصدد برآمده است با سلاحهای متعارف، سلاحهای میکربی و اتمی و همچنین موشکهای دوربرد با عراق به مقابله پردازد. در این شرایط هر دو کشور از بهانه اسرائیل برای موجه نشان دادن اقدامات خود سود می جویند و در همان حال تعقیب چنان برنامه هایی را هم انکار می کنند.

از میان عواملی که دولتها را به جستجوی سلاحهای اتمی برمی انگیزد می توان به ضعف موقعیت سیاسی، فقدان امکانات بالقوه برای اتحاد با دیگر کشورها و جاه طلبی عنان

گسیخته اشاره کرد.

عوامل جهانی نیز در این میان بی تاثیر نیست، موضوعاتی چون موقعیت انصاف و تساوی یک رشته ملاحظاتی است که در این زمینه مطرح است - عامل دیگر وجود این تصور است که سلاحهای اتمی به دارنده خود قدرت می بخشند و جنگ افزار اتمی هم یک ابزار سودمند و قابل انعطاف دیپلماسی و هم نشان دهنده وصول به بالاترین سطح دانش امروزی و ورود به صحنه جهانی است.

فکر کاربرد سلاحهای اتمی بی شک در اثر بی رغبتی دارندگان این سلاحها به کنار گذاشتن آنها و حتی ابراز تمایل برخی از کشورها به تکیه هرچه بیشتر به سلاحهای اتمی تقویت می شود. از جمله کشورهای اخیر می توان روسیه را مثال زد که حاضر نشد خود را به این تعهد که نخستین کشور امضاء کننده استفاده از چنین جنگ افزارهایی باشد پای بند سازد. هرچند که عراق (یا ایران) در وهله اول به خاطر مقابله با نیروهای اتمی و سلاحهای متعارف امریکا در صدد دستیابی به سلاحهای اتمی برآمده اند، اما حملات تنبیهی امریکا به یکی از این دو کشور و تهدید علیه کشور دیگر ممکن است در تقویت انگیزه آنها برای دستیابی به یک وسیله بالقوه بازدارنده موثر بوده باشد. تا جایی که سیاستهای امریکا در بکار بستن موازین جهانی و مورد تایید سازمان ملل متحد یکجانبه و تبعیض آمیز نباشد، ایران و عراق (و دیگر کشورها) در برنامه های اتمی خود ممکن است به همین میزان تحت تاثیر عوامل جهانی قرار گیرند.

بر اساس آنچه که گذشت می بینیم که مسئله پیچیده، چند بعدی و چند گروهی است. پس تدابیری که برای مقابله با آن اتخاذ می شود باید مرحله ای باشد و اولویت ها با ترجیح قائل شدن برای عوامل محلی - منطقه ای رعایت شود. برخورد مرحله به مرحله با این مسئله ممکن است به ترتیب زیر صورت گیرد.

- ۱- انجام اقداماتی که تهدیدهای ناشی از تولید چنین سلاحهایی را خنثی کند.
- ۲- برداشتن گامهایی در جهت ارتقاء امنیت برای کاستن از انگیزه تولید سلاحهای اتمی.

۳- یافتن راههایی که دولتها را به عدم استفاده از سلاحهای اتمی و نابود ساختن این سلاحها ترغیب کند.

چنین مینماید که مراحل نخستین بیشتر با برداشتهای منطقه ای در پیوند بوده و تدابیری که در وهله سوم به آنها اشاره رفت با بعد جهانی موضوع در ارتباط باشد. ما نیز به همین ترتیب به آنها خواهیم پرداخت.

شیوه های برخورد با مسئله

نخستین کاری که باید انجام گیرد این است که در هر جا جنگ افزار اتمی بروز کند، اطمینان حاصل شود که آن جنگ افزار به کار برده نخواهد شد و اینگونه سلاحها اشاعه بیشتری نخواهد یافت.

در حوزه خلیج فارس مورد ایران و عراق حالت متفاوتی دارد. این دو کشور هر دو از امضاء کنندگان پیمان منع اشاعه سلاحهای اتمی به شمار می روند. نظامهایی که در این دو کشور بر سر کارند اعتمادی در دیگران نسبت به اعتدال و خوشتن داری خود ایجاد نمی کنند. به همین سبب هم سیاست امریکا بر این پایه مبتنی بوده تا از طریق یک رشته تدابیر تنبیهی میزان خطری که از نظر نظامی ممکن است از ناحیه آنها بروز کند کاهش داده شود. حضور نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس در وهله اول متوجه ایجاد توازن قدرت در برابر این دو کشور و تضمین بازرسی تسلیحاتی عراق توسط سازمان ملل متحد است. این حضور نظامی متضمن افزایش تعهد امریکا نسبت به امنیت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است که بیشتر از دیگران در معرض تهدید برنامه های اتمی قرار دارند.

امریکا از آن مایه قدرت نظامی برخوردار هست که بتواند از طریق مبادرت به اقدامات تلافی جویانه در صورت تهدید کشوری به استعمال سلاحهای اتمی و یا به کار بردن عملی این سلاحهای اتمی و یا به کار بردن عملی این سلاحها، توازن را در منطقه برقرار سازد.

به همین موازات دولت امریکا سیاست دیگری را مبتنی بر سنگین کردن هزینه های اشاعه سلاحها، محدود ساختن یا به تاخیر انداختن این هزینه ها دنبال می کند. این سیاست در مجازاتهای سازمان ملل متحد علیه عراق و همچنین «مبار دو گانه» در قبال ایران (عراق) و تحریم های گوناگون در مورد بازرگانی با ایران (عراق) تبلور یافته است. این اقدامات همراه با جلوگیری از تحویل بسیاری از انواع کالاها به این دو کشور، متوجه محدود ساختن انتقال تکنولوژی هایی است که ممکن است به حال برنامه های اتمی ایران و عراق موثر و سودمند باشد.

این تدابیر، با سیاست اعمال نظارت و بازرسی های ایمنی توسط آژانس بین المللی انرژی اتمی و همچنین به کار بستن اقداماتی در جهت مقابله با اشاعه سلاحهای اتمی از طریق تهدید دولت متخلف و یا حتی به کار بردن پیشاپیش نیروی نظامی برای جلوگیری از تولید این سلاحها تکمیل و تقویت می شود.

البته در این نحوه برخورد و عمل مسائل و تفسیقاتی وجود دارد، به همین سبب نسبت به کار بستن متنهای آن وافی به مقصود نیست. این دشواریها و محدودیت ها را می توان به

شرح زیر خلاصه کرد.

● تأکید بر خطرات اشاعه سلاحهای اتمی ممکن است بطور ناخواسته متضمن این پی آمد باشد که اینگونه سلاحها را موثرتر، و از نظر استراتژیکی کارآمدتر از آنچه که هستند جلوه دهد.

● توسل به تهدید نظامی، می تواند آثار غیر ثمر بخشی در بر داشته باشد. اقدامات خشونت آمیز در جهت پیشگیری ممکن است خطر اشاعه را حتی تشدید کند. اتکاء به اقدامات تنبیهی نظامی نیز دارای آثار و عواقب مشابهی است.

● تحریم ها و مجازاتهای اقتصادی موجب شیوع پنهانکاری و توسل به صحنه سازی می شود که دشمن صراحت و صداقت است. این گونه تدابیر را نه پاسخ و نه راه حل می توان به شمار آورد. هر چند که چنین سیاستهایی ممکن است ضرورت پیدا کنند ولی کاربرد آنها محدود و غیر فراگیر است و فقط به ظاهر مسئله توجه دارد. این سیاستها در جهت پی بردن به انگیزه ها و علل نهایی که کشوری را به تحصیل سلاحهای اتمی بر می انگیزد عمل نمی کند. این سیاستها را باید همراه با یک رشته تدابیر دیگر که متوجه کشف ریشه و علت اشاعه سلاحهای اتمی که همان احساس عدم امنیت است به کار برد.

● بنیاد نهادن امنیت گام بی درنگی است که باید در راه نابودی سلاحهای اتمی برداشته شود. تدابیری که در جهت ارتقاء امنیت دولتها بویژه اشاعه دهندگان بالقوه (سلاحهای اتمی) برداشته می شود غالباً به تضمین های نظامی یا تعهداتی در قبال دولتهای مورد تهدید و گستردن چتر دفاعی بر فراز قلمرو آنها نیاز دارد.

این باری است که در حال حاضر بر دوش قدرتهای بزرگ می افتد و مآلاً ممکن است به عهده سازمان ملل متحد قرار گیرد (کشورهای دارنده سلاح های اتمی حداقل باید متعهد شوند که این سلاحها را علیه کشورهایی که فاقد این سلاحها هستند به کار نخواهند برد). و در همانحال قدرتهای عمده ای که عهده دار امنیت منطقه ای چون خلیج فارس می شوند باید به گونه ای عمل کنند که حضور آنها به عنوان یک عامل بازدارنده مورد قبول قرار گیرد و از اقدامات تحریک آمیز برای دامن زدن به مسابقه ای در جهت تحصیل سلاحهای اتمی بپرهیزند. به عنوان مثال ایران و عراق علاقه مندند که به آنها تضمین داده شود که انتقال اسلحه به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، بدون توجه به امنیت آنها بطور نامحدود ادامه نخواهد یافت. هر چند که علل جهانی نیز در اشاعه سلاحهای اتمی بی تاثیر نیستند ولی از موجبات اصلی این پدیده به شمار نمی روند.

در وهله اول امنیت را باید از طریق گفت و شنود و ارتباط متقابل میان کشورهای منطقه تقویت کرد. این ارتباط و مبادله در محدوده یک نهاد منطقه ای که تمامی کشورهای همان منطقه را در بر می گیرد، دست کم می تواند موارد اختلاف و عدم اعتماد را کاهش دهد. در بهترین فرض، ممکن است عادت مشورت و حتی همکاری را میان کشورهای منطقه رواج دهد و این جریان تحرک ویژه خود را ایجاد کند. مبادلات منظم به جای تماسهای استثنایی و وابسته به اوضاع و احوال خاص ممکن است به کشف زمینه های مشترک بیانجامد و اساسی را برای سرمایه گذاریهای مشترک، دو جانبه و مآلاً در سطح تمامی منطقه پایه گذاری کند.

کشورهای منطقه خلیج فارس نیاز ویژه ای به چنین مبادلاتی دارند. کشورهای عضو شورای همکاری به استثنای دو کشور، اکثراً از ایران و عراق بسختی در هراسند. ایران و عراق نیز به نوبه خود در صدد ایجاد تفرقه بین کشورهای شورای همکاری و برقرار ساختن روابط دو جانبه با هر یک از آنها به جای روابط با مجموعه شورا هستند. به این ترتیب گفت و شنود بندرت و به گونه ای غیر جامع صورت می گیرد، در مورد مقاصدی که وجود دارد ممکن است سوء تعبیر شود و سیاستهای ملی گرایانه که غالباً بی اعتنا به منافع دیگران تعقیب می شود به افراط تمایل پیدا کند. سیاستهایی که گفت و شنود منطقه ای را تشویق کند می تواند از دامنه ترس و خشم بکاهد و این همان ترس و خشمی است که به مناسبت طرد شدن از جمع کشورهای منطقه دامن گیر ایران و عراق شده است.

مرحله امنیت آفرینی جذب کشورهای را که به اشاعه سلاحهای اتمی متهمند، به گفت و شنود منطقه ای و به بازی گرفتن آنها را توسط قدرتهای بزرگ اقتضا می کند. چنین جذب و ترغیبی باید در چهارچوب یک سیاست ایجاد ارتباط با هدف پی افکندن معیارهایی برای صراحت و پرهیز از پنهانکاری در ارتباط با امنیت کشور مظنون به اشاعه، مورد توجه قرار گیرد. این سیاست ترغیب ممکن است جنبه تکنولوژیکی پیدا کند. به این معنی که در ازای آمادگی برای تحویل پاره ای تجهیزات بتوان اطلاعاتی درباره برنامه ها کسب کرد. چنین مبادله ای می تواند مادی باشد به این معنی که یک تکنولوژی (مطمئن) تر با بهای نازل عرضه شود، یا جنبه روانی و بیانی داشته باشد و در غالب یک اقدام دیپلماتیک با منظور داشتن نگرانیها و منافع کشور مورد نظر تبلور پیدا کند.

ارتقاء و تقویت امنیت به عنوان وسیله ای برای منصرف ساختن کشورها از اتکاء بر سلاحهای نابودکننده جمعی و بویژه سلاحهای هسته ای، می تواند ابعاد منطقه ای پیدا کند. گذشته از نهادینه شدن تماسها و جریان گفت و شنود در یک محدوده منطقه ای، برای

ایجاد اعتماد میان بازیگران منطقه ای نیز باید قدمهایی برداشته شود. این گونه اقدامات باید بر تداوم بیری تمرکز پیدا کند که خطر یک حمله غافلگیرانه را کاهش دهد. به عنوان مثال، غیر نظامی اعلام کردن جنوب عراق و ممنوع ساختن هر گونه نقل و انتقال نظامی در محدوده آن و همچنین انجام مانورهای پر دامنه توسط قدرتهای بزرگ می تواند نگرانی انگیز باشد. بر عکس ترتیب مانورهای مشترک دریایی بر اساس همکاری و مانورهای مشترک دریایی بر اساس همکاری و مانورهائی در زمینه عملیات امتدادی می تواند در جهت ایجاد فضای اعتماد موثر باشد. امضای موافقتنامه هایی در زمینه محدود کردن خریدهای نظامی، که در چهارچوب مناسبات ایران و کشورهای عضو شورای همکاری، ممکن است به انجام حمله ای با استفاده از تجهیزات منجر شود. باید مورد توجه قرار گیرد. هرچند که انعقاد موافقت نامه ای که طی آن شورای همکاری از گسترش نیروی هوایی خود در ازاء محدود شدن برنامه های موشکی ایران و عراق صرف نظر کند دشوار است، با اینهمه شامل در این زمینه امری ضروری جلوه می کند. هدف این مرحله کاهش دادن احتمال جنگ عمده ای است که ممکن است با نقشه قبلی یا بطور ناگهانی پیش آید. هدف دیگر تشویق حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات از طریق گفت و شنود، سازش و یا پاره ای تعدیلات است. آنچه که نهایتاً باید در مد نظر قرار گیرد ارتقاء امنیت است و با حصول این مقصود نیاز به اتکاء به بعضی از انواع سلاحها از میان برخواید خاست. هنگامی که تهدیدهای عمده ناشی از سلاحهای متعارف کاهش یابد و موازین سخت گیرانه ای علیه سلاحهای نابود کننده جمعی وجود داشته باشد، رها کردن برنامه های مربوط به اینگونه سلاحها و پرهیز از تولید آنها به صورت یک انتخاب در می آید. اگر ایران و عراق هر کدام به نیات یکدیگر و دشواریهای طرف مقابل در دست زدن به حمله غافلگیرانه اطمینان پیدا کنند، و یا مطمئن شوند که طرف مقابل دیگر سلاحهای نابود کننده جمعی در اختیار ندارد، راه برای مبادرت به اقدامات رسمی به منظور عدم استفاده از این سلاحها (در مرحله نهایی) هموار خواهد شد. در این مرحله آنچه که مورد نیاز است اقداماتی در جهت ایجاد اعتماد و شناسایی و مشخص کردن منافع مشترک و همکاری به منظور تقویت مبانی این اعتماد است. تدابیر مربوط به ایجاد اعتماد میان ایران و عراق و بین این دو کشور با دیگر کشورهای بزرگ باید از طریق تحکیم مبانی اعتماد بین این دو کشور و اعضای شورای همکاری تکمیل شود. شورای همکاری خلیج فارس نیاز بیشتری به احساس اطمینان از جانب ایران و عراق دارند در حالی که نگرانی دو کشور اخیر بیشتر از ناحیه امریکا و اسرائیل است. اگر کشورهای منطقه حالت بازتری داشتند و تشکیلات سیاسی در آنها بیشتر جنبه نهادی و

قانونی به خود گرفته بود، امنیت نیز با سهولت بیشتری برقرار می شد. در طول زمان برخی از این کشورها ممکن است چنین تحولی پیدا کنند. در این جریان امکان دارد که تمایل به عوام فریبی در این رژیم ها کاهش پیدا کند و راضی شوند که موازین مندرج در قانون اساسی خود را بیشتر رعایت کنند.

به مسئله اعتماد آفرینی باید به عنوان حرکتی با یک شعاع تأثیر وسیع نگریست که بر میزان اعتماد می افزاید و نیاز به اتکاء و توسل به قوه قهریه را برای تامین امنیت کاهش می دهد. کشورهای حوزه خلیج فارس برای وصول به چنین مرحله ای راهی طولانی در پیش دارند. بین آنها حتی در مورد موقعیتی که هر یک در منطقه از آن برخوردارند موافقتی وجود ندارد، چه رسد به این که بخواهند درباره یک توازن قوای قابل قبول منطقه ای به توافق برسند. وابستگی به امریکا ممکن است در کوتاه مدت از گسترش تفاهم منطقه ای جلوگیری کند و در این صورت مقتضیات مرحله اول با نیازهای مرحله دوم در تضاد قرار می گیرد. ایران و عراق در احساس عدم امنیت بسر می برند، و به همین سبب در همان حالی که به آنها در مورد امنیتشان اطمینان داده می شود و سعی به عمل می آید به جریان گفت و شنود کشیده شوند، لازم است توانایی بالقوه آنها برای ایجاد اختلال محدود گردد.

همه کشورهای منطقه خلیج فارس از امضا کنندگان پیمان منع اشاعه (سلاحهای اتمی) هستند و موافقت نامه هایی برای رعایت معیارهای ایمنی و از جمله بازرسی آژانس بین المللی انرژی اتمی امضاء کرده اند. اخیراً نظام مربوط به بازرسی از طرف آژانس یاد شده برای کشف تخلفات پنهانی بر اساس همان توافق قبلی حتی تقویت شده است. هر چند که به بازرسی ها اعتماد کامل نمی توان داشت با وجود این باید به آنها بیشتر به منزله وسیله ای برای افزایش اعتماد نسبت به مقاصد یک کشور نگاه کرد تا چیز دیگر.

اسرائیل تا آنجا که موضوع به این مسائل ارتباط پیدا می کند یکی از بازیگران خلیج فارس به شمار می آید، با وجود این دولت یهود هنوز پیمان منع اشاعه را امضا نکرده و علاقه ای هم به سپردن هیچگونه تعهدی در قبال آن ندارد. با این همه تل آویو به ایجاد یک منطقه آزاد سلاحهای نابودکننده جمعی در خاورمیانه بی علاقه نیست. ایجاد چنین منطقه ای از جانب ایران و مصر پیشنهاد شده است. جاذبه این پیشنهاد در آن است که با یک برداشت گام به گام به مسئله نگاه میکند و در این جریان ایجاد تماس و ارتباط در سطح منطقه می تواند به تقویت مبانی اعتماد کمک کند. بازرسیها به صورت متقابل توسط کشورهای منطقه و نه بوسیله بازرسان بین المللی انجام خواهد گرفت. از نظر اسرائیل ایجاد یک منطقه آزاد اتمی از پیمان منع اشاعه معقولتر است و بر آن ترجیح دارد و

می تواند جایگزین یا مکمل این پیمان جهانی باشد. کشورهای عرب و ایران بیشتر ترجیح می دهند تبلیغات خود را بر عدم الحاق اسرائیل به پیمان منع اشاعه که تقریباً تمامی کشورهای جهان به آن پیوسته اند متمرکز سازند تا راه حل های جایگزین عملی را مورد توجه قرار دهند.

این مسئله در چنبر سیاست ها و تبلیغات تاکتیکی گرفتار شده، اما مسئله اساسی به همان صورت که بود باقی مانده و آن این است که چگونه باید همه کشورهای منطقه را به سوی یک موضع غیر اتمی حرکت داد. ارتباط میان سلاحهای اتمی و دیگر جنگ افزارهای نابود کننده جمعی نیز به صورت مسئله ای مطرح است. برخی از کشورها، بویژه عراق و سوریه (با پشتیبانی مصر (طرح مبارک) استدلال کرده اند که کشورهای عرب نباید از سلاحهای شیمیایی (و بطور ضمنی از سلاحهای میکروبی) چشم پوشی کنند، زیرا اسرائیل هم حاضر نشده است از توانایی اتمی که به آن کشور نسبت داده می شود صرف نظر کند. اسرائیل تاکنون از ممنوع ساختن کلیه سلاحهای نابود کننده جمعی در منطقه استقبال نکرده است. ایران نیز به این موضوع چندان رغبتی نشان نداده است. هرچند که این روش از نظر تاکتیکی ممکن است قابل فهم باشد ولی ایجاد آشفتگی و ابهام می کند. سلاحهای شیمیایی از نظر نظامی و قدرت تخریبی با سلاحهای اتمی در یک سطح قرار ندارند. برقرار ساختن ارتباط نامعقول میان سلاحهای شیمیایی و اتمی پیشرفت کار را در زمینه هایی که امکان آن وجود دارد به تعویق می اندازد.

برای کشورهای منطقه خلیج فارس بزرگترین خطری که وجود دارد، از ناحیه عراق کاربرد سلاح نابود کننده جمعی توسط این کشور و سعی آن در گسترش تواناییهای خود در تولید چنین سلاحهایی است. این عامل ایران را بر آن داشته است که امکانات خود را برای اقدامات تلافی جویانه و بازدارنده افزایش دهد و همین موجب برانگیختن نگرانیهایی نزد اسرائیل شده است. ایران و عراق، هر دو بر عدم الحاق اسرائیل به پیمان منع اشاعه سلاحهای اتمی به عنوان مثال بارزی از عدم رعایت مساوات انگشت می گذارند و به این وسیله تلویحاً می خواهند برنامه های خود را در زمینه سلاحهای نابود کننده جمعی توجیه کنند. این دو کشور در عین حال تولید چنین سلاحهایی را انکار می کنند.

غیر اتمی کردن خلیج فارس ممکن است به دنبال پیشرفت مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و یا همزمان با آن صورت گیرد. تحقق چنین پیشرفتی در حوزه خلیج فارس، چنانچه کمیسیون سازمان ملل متحد برای نظارت بر تسلیحات عراق بازرسیهای خود را همچنان ادامه دهد، امکان پذیر است. این کمیسیون می تواند با گسترش دامنه رسالت خود و سعی

در بهره برداری از این پشتوانه، به یک برخورد منطقه ای با مسئله به نحوی که عراق به یک شیوه تبعیض آمیز انگشت نشان نشود توفیق یابد. اگر ایران به وسیله قدرتهای غربی به بازی گرفته شود و از بابت خلع سلاح شدن عراق از جنگ افزارهای نابود کننده جمعی و برقراری ارتباط و مبادله با همسایگان اطمینان پیدا کنند، برای پذیرش فکر پاکسازی خلیج فارس از این جنگ افزارها ترغیب خواهد شد و ممکن است حتی در چنین راهی پیشقدم شود. با توسعه اقدامات متقابل و دو جانبه، از جمله در زمینه انجام بازرسی ها، گسترش این نظام به حوزه وسیع تری از خاورمیانه به گونه ای که اسرائیل را هم در بر گیرد میسر خواهد بود. کشورهای منطقه خاورمیانه می توانند در زمینه عدم استعمال سلاحهای هسته ای به توافق برسند و پیمانی در این زمینه امضا کنند. چنین توافقی را می توان به گستره وسیع تری از منطقه نیز تسری داد. با امضای کنوانسیون منع استعمال سلاحهای اتمی زمینه برای یک حرکت صریح و خالی از ابهام به سوی نابودی سلاحهای اتمی آماده خواهد شد.

نتیجه گیری

من در این بحث مقتضیات مورد نیاز را از نظر سیاسی برای حصول چنین توفیقی مشخص ساخته ام: به بازی گرفتن ایران توسط غرب، برقراری گفت و شنود منطقه ای، ایجاد اعتماد میان کشورهای منطقه، جذب عراق (و پایان دادن به انزوای آن)، افزودن بر کارایی کمیسیون سازمان ملل متحد برای نظارت بر تسلیحات عراق و پیشرفت در مذاکرات صلح (اعراب و اسرائیل) افزایش شمار نظامهای دموکراتیک، موجبات اتکاء کمتری را به حادثه جویی یا تلاش در راه کسب مشروعیت برای جریانهای انقلابی یا ملی گرایی افراطی عرب فراهم خواهد آورد. مقتضیات مورد نیاز دیگر عبارتند از: پرهیز قدرتهای غربی از تهدیدهای مداخله آمیز و توسل به مجازات به منظور پاسداری از موازین جهانی، تاکید کمتر بر سلاحهای اتمی به عنوان جنگ افزارهای قابل استفاده (و یا سودمند) حتی برای مقاصد بازدارنده، کمتر دم زدن از مزایای سلاحهای پیشرفته متعارف و ابراز تمایل به سیاست ترغیب (به جای تهدید) برای ارتقاء موازین و مقررات.

اکنون باید دید از میان مواردی که مورد اشاره قرار گرفت، کدامیک برای تحقق بخشیدن به پاکسازی خلیج فارس از سلاحهای اتمی جنبه اساسی دارد و کدامیک سودمند است. در اینجا هرچیز به هر چیز دیگر پیوستگی دارد ولی برخی از این پیوندها از اهمیت بیشتری برخوردار است. باید دید آن کدام تدبیر سیاسی است که در زمینه کنترل تسلیحات، برای پیشبرد هدفی که در بالا تشریح شد دارای نقش محوری است.

از آنجا که فقدان امنیت و دریافت اغراق آمیزی که در مورد مزایای مترتب بر سلاحهای اتمی وجود دارد انگیزه اصلی دستیابی به این سلاحهاست، توسل به اقداماتی که استعمال این گونه سلاحها را محدود سازد از اهمیت و اعتباری که با آنها پیوند دارد بکاهد و همچنین تقویت موازین قانونی علیه تصاحب سلاحهای یاد شده، ضروری است (خودداری قدرتهای جهانی از تهدید به استعمال زور و بویزه اتکاء بر این سلاحها به انجام این منظور مدد می رساند)

به منظور نشان دادن توجه به انگیزه هایی که در پشت سر تلاش برای دستیابی به این سلاحها وجود دارد، باید در برابر اقدام دولتها به چشم پوشی از سلاحهای مذکور، جانشین و ما به الازایی وجود داشته باشد. این کار می تواند از طریق تحویل سلاحهای متعارف برای مقاصد دفاعی، گسترش تعهدات دفاعی، تحکیم ساختار امنیت منطقه ای و تدابیری در جهت ایجاد اعتماد میان این دولتها انجام پذیرد. برای چاره جویی در قبال احساس عدم امنیت که به اشاعه سلاحهای اتمی دامن می زند، باید برای یک رشته مسائلی که با تهدید شروع به جنگ و بویزه جنگهای عمده ارتباط پیدا می کند چاره و راه حل یافت. این مقصود از طریق اقدامات بازدارنده، حفظ موازنه قدرت، مهار اختلافات و ارائه رسم و راه مکانیزمی برای حل این اختلافات تحقق پذیر است. استقرار دموکراسی و گسترش آزادی نیز به انجام این منظور کمک می کند. در هر حال از میان بردن موجبات جنگهای عمده، که بقاء و موجودیت کشورها را تهدید می کند (و این یکی از علل اصلی تلاش در راه دستیابی به سلاحهای اتمی و استعمال آنهاست)، خوشبختانه از کوشش برای از میان بردن یکباره تمامی اختلافات آسان تر است. قبل از هر چیز حصول پیشرفت در سطوح منطقه ای به شرحی که در بالا بیان شد از مهمترین درجه اهمیت برخوردار است و امری است که امکان عملی آن نیز وجود دارد. دولتهای منطقه به کنوانسیونها و موافقت نامه های مختلفی ملحق شده اند که می توان از آنها به عنوان یک تکیه گاه سود جست و حرمت جهانی پیمان منع اشاعه سلاحهای هسته ای خود قرینه روشنی است که از وجود یک اتفاق نظر علیه کاربرد چنین سلاحهایی خبر می دهد. هیچ کشوری نیست که با مباحثات، موقعیت خود را از نظر نیروی اتمی اعلام دارد و فاش کند. کمیسیون سازمان ملل متحد، ویژه نظارت بر تسلیحات عراق، ابزاری است که می تواند برای کنترل تسلیحات در سطح منطقه نیز مورد استفاده قرار گیرد. در صورتی که در مذاکرات صلح تحرکی حاصل شود. هرگونه پیشرفتی که در منطقه خلیج فارس صورت گیرد می تواند به منطقه اعراب و اسرائیل نیز تسری پیدا کند.

من چنین استدلال کرده ام که حتی در منطقه دشواری چون خلیج فارس، پیشرفت موثر در

جهت پشت پا زدن (به کاربرد سلاحهای نابود کننده جمعی) امکان پذیر است. دشواری کار در این منطقه از آنجا ناشی می شود که فرض بر وجود ارتباط میان سطوح مختلف سلاحهای نابود کننده جمعی و درگیریهای موجود در سایر مناطق نهاده شده است. این خود میراثی است که از جنگ و ستیزهای گذشته و دوام عمر رژیم های خودکامه و پرسوء ظن و روابط ناسالم این کشورها برجای مانده است. با این همه امیدواری به پیشرفت وجود دارد. جنگها در این ناحیه دیگر موجودیت دولتها را تهدید نمی کند. کشورها خود شاهد استعمال سلاحهای نابود کننده جمعی بوده و برای ممنوع ساختن این سلاحها امضاء سپرده اند (به کنوانسیونهای جهانی ملحق شده اند). کمیسیون سازمان ملل متحد برای نظارت بر تسلیحات عراق موجودیت یافته است تا فعالیت خود را مورد تاکید قرار دهد و آن را هرچه بیشتر در این زمینه بگستراند. توهماتی که در مورد دستیابی سریع به قدرت از طریق توسل به نیروی نظامی وجود داشت ممکن است از میان برخاسته باشد. حتی بهتر از این، سودمندی اعمال قدرت نظامی برای حل اختلافاتی که می بایست از طریق سیاسی به گونه ای پایدار حل و فصل شود، ممکن است در منطقه در معرض تردید قرار گرفته باشد. گشودن راه چشم پوشی (از سلاحهای هسته ای) هر چند که آسان نیست ولی ممکن به نظر می رسد این راه باید از سه مرحله ای که شرحشان گذشت عبور کند. یعنی از ایجاد توازن و مهار کردن تهدیدها آغاز و پس از بنیان نهادن بنای امنیت، از آنجا به تشکیل کنوانسیونهای عدم استفاده از سلاحهای اتمی و حذف مجددانه این سلاحها ختم شود. هرگونه اقدامی در هر یک از این سطوح با هر نوع توالی و تداومی که صورت گیرد مفید خواهد بود. آنچه مسلم است اینکه بدون تداوم تدریجی تشریح شده در مرحله دوم، هیچگونه توافقی در زمینه کنترل تسلیحات اساس و بنیان محکم، پایدار و قابل اتکایی پیدا نخواهد کرد.

دشواری‌ی همسخنی (شکاف معناشناسانه)

آنچه می‌خوانید ترجمهٔ سخنرانی‌ی من به زبان
انگلیسی ست در نشستی که روز دوازدهم ژانویه ۱۹۹۵،
در تالاری در پارلمان بریتانیا برگزار شد.

آیا، با گذشتن بیش از سه سال از آن روز، لازم
نیافتم که در اینجا و آنجای متن دستی ببرم؟!؟

- چرا! تاریخ‌ها را از سه سال پیش به امروز

بازگرداندم. همین و بس! (۱)

شگفتا و دروغا!

سال ۱۹۹۸ است؛ تنها دو سال مانده به پایان سال سدهٔ بیستم - سدهٔ آزادی بخش

اندیشه.

اما نه در ایران.

در ایران، آغاز تاریخ روزی مفروض نیست که عیسی مسیح به جهان آمد تا روان انسان
را از گناه وارهاوند. آغاز تاریخ، در ایران، روزی ست که، می‌دانیم، پیامبر اسلام از مکه به
مدینه رفت تا از دست دشمنان قبیله‌ای‌ی خویش جان به در برد. ما، از این رو، هم اکنون
در سال ۱۳۷۷ به سر می‌بریم؛ و چنین است، البته، بنا بر تقویم جلالی‌ی خورشیدی. تقویم
اسلامی‌ی قمری را نیز داریم که ملایان بیشتر به کارش می‌برند و، بنا بر این، امسال سال
۱۴۱۹ است.

باری،

من نیز می‌دانم که روانگی‌ی هماره‌ای از «دم»‌های همگن و همسان که - در نگرش
انسان - زمان «فیزیکی» را می‌سازد هیچ اثری نمی‌پذیرد از این که کدام بخش یا پاره از
آن را ما گسترای تاریخ انسانیت بدانیم، و که، به همین سان، اندازه یا درجهٔ تکامل تاریخی
جامعهٔ خود ما نیز هیچ افزایشی نمی‌یابد از این راه که ما بیابیم آغاز تاریخ خود را، در
زمان، به سوی گذشته‌های دورتر هل بدهیم؛ یعنی که ساعتِ صفر در تاریخ خویش را با
پیشامدی باستانی تر نشانه گذاری کنیم. و من یکی هنوز همچنان در شگفتم که شاهنشاه

آریامهر چرا می پنداشت چنین کاری شدنی ست! چند سالی پیش از فرو کشیده شدنش از تخت شاهی، باری، او فرمان داد تا تقویم شاهنشاهی را جانشین تقویم هجری کنند، که، بنا بر آن، ما هم اکنون داریم در سال ۲۵۵۷ زندگانی می کنیم: یعنی نزدیک به ۵۸۰ سال پیشتر از جهان غرب!

و، اما، غرور ملی و گستاخی ی شاه در برابر تقویم اسلامی را یکی از علت های فرهنگی ی برافتادن سلطنت در ایران می شناسند. و حقیقت این است که در سال ۱۹۷۹، به تقویم مسیحی، انقلاب اسلامی شده ما اسلامی کردن جامعه و زندگانی ی ما را از اینجا آغاز کرد که از سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی، یک راست، برمان گرداند به سال ۱۳۵۷ هجری ی شمسی، یا به سال ۱۳۹۹ هجری ی قمری، یعنی بسی بیشتر یا کمی کمتر از شش سده واپس تر از سده بیستم میلادی!

باری،

اینگونه دستکاری های - بدفرجام - بیهوده در تقویم را تاریخ نویسان می باید بیشتر سرگرم کننده ببینند تا سرگیجه آور. من یکی، اما، از طنز و نمادینه بودن این همه هم سرگرم می شوم و هم سرگیجه می گیرم. درست است: حتا نرون توانمند (۲) نیز نتوانست طبیعت و پیشاپسی ی تقویمی ی داده های تاریخی و پیوندهای «عینی» ی آنها با یکدیگر را به خواست خود دگرگون کند. اما گرتنه یا طرح یا چارچوب اندیشگی ی فهم پذیری داریم - می شود داشته باشیم - آیا که بتواند سراسر این روانگی ی ایست ناپذیر بفرنج پرنج لعتی را در آغوش گیرد و از کل آن گونه ای «معنا» بیرون کشد؟

ما، در تقویم، می دانیم کجا ایستاده ایم. در تاریخ است که گم شده ایم. به یک «زمان نما»، یا ساعت تاریخی ی درونی، نیازمندیم که وقت را به مان نشان بدهد.

برای خدا، به من بگوئید ساعت چند است، از کدام روز، در کدام ماه، از کدام سال، در چه سده ای؟!؟

مرادم نه زمان تقویمی، چون نشانه گذار دلخواسته ای از پساپشی ی پیشامدها، بل، زمان تاریخی ست، چون بستر روانگی ی خود آفرین رودی که پیشرفت انسانی باشد.

به یک چیز شک دکارتی نیز نمی توان کرد: و آن این است که هم اکنون زمان حال است؛ و که ما نیز در زمان حال به سر می بریم، در اکنون، اما - زمان تقویمی به کنار - آیا اکنون تاریخی ی ما همان اکنون تاریخی ی جهان غرب است؟

گمان نمی کنم.

چشم خیال من، در میان این دو «اکنون»، خمیازه دره ای را می بیند که بیشتر از پنج

سده پنهان دارد.

نوزائتی ی اروپا در سده پانزدهم، به تقویم مسیحی، بود که آغاز شد. با آن، اروپا، «از نوزاده شد». مهم ترین چیز این بود که این نوزائتی «گذار اروپا از قرون وسطی به جهان نو را نشانه گذاشت.» و جهان نو، بیش و پیش از هر چیز، از دیدگاه سیاسی، با جدا شدن کلیسا (دین) از دولت (یا حکومت) است که مشخص می شود.

آری،

ما نیز این امید و رویا را در دل و سر می پروراندیم که انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، به تقویم مسیحی، نوزائتی ملی ی فرهنگی و سیاسی ی خود ما را به همراه بیاورد و فرارسیدن سده پانزدهم، به تقویم اسلامی، را چون آغازه گذار ما از قرون وسطی به جهان نو نشانه زند. اما چنین نشد.

شاید می شد بشود.

اما نشد.

انقلاب، هم در دمی که در برابر جهان نگری ی واپس گراینده «امام» خمینی زانو زد، به ضد خویش بدل گشت. شمیمی از «بهار آزادی» را انقلاب، البته، بر ما وزاند. اما از «بهار آزادی» ی ما به زودی باغ وحشی دینوسوری (۳) سر بر آورد از هیولاها و غول های بی شاخ و دمی که نخستین پیش - شرط هستی داشتن شان همانا فرو بلعیدن هر چیز و همه چیزی بود که مزه و بو و نما و رنگ و انگی مدنی داشته باشد. «مدنی» برابر شد با «شیطانی». و پالودن و دارندن جامعه ایرانی از آن - به نام خدا - برنامه انقلاب را رقم زد. بینش سلمان رشدی شگفت آور است آنجا، در آیه های شیطانی ی خود، که از «آغاز شدن تا زمان امام» (۴) سخن می گوید.

اینک «امام» او که به بانگ بلند می اندیشد، یعنی رویا می بیند:

«ما انقلاب خواهیم کرد... عصیانی نه تنها بر ضد یک خود کامه، که بر ضد تاریخ. فراتر از عایشه دشمنی داریم که خود همان تاریخ است. تاریخ خون - شرابی ست که دیگر نباید نوشیده شود. تاریخ مستی آور، آفرینه و داشته ابلیس، شیطان بزرگ، بزرگترین دروغ ها - پیشرفت، علم، حقوق بشر... تاریخ کثروی از راه خداست، دانش فریبی بیش نیست؛ زیرا، آن روز که الله وحی ی خود را بر محمد تمام کرد، کل دانش به تمامیت خود دست یافت. ما از تاریخ پرده بر خواهیم گرفت. و چون این پرده پس رود، بهشت را در برابر خویش خواهیم دید، با همه شکوه و فروغش.» (۵)

رؤیای «امام»، البته، به تمامی واقعیت نیافته است. جمهوری ی اسلامی ی او ما را، در

تاریخ، به بی‌گناهی‌ی آغازین در سال صفر - یعنی به بهشت او از نادانی‌ی سرخوشانه - بازنگردانده است. اما پیروان وفادار او توانسته‌اند حرکت مان به واپس را روی غلتک اندازند. اینان، در کنار بسیاری کارهای دیگر، از تاریخ نیز بسی پرده‌ها برگرفته‌اند. بخش‌های بزرگی از آن را بازنویسی کرده‌اند، تا با حقیقت رسمی جفت و جور شود. و حقیقت رسمی دروغی است که همچنان دارد بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود؛ و، هر چه بزرگ‌تر می‌شود، سخن گفتن از آن و رساندنش به مردمان دیگر، به ویژه در جهان دموکراتیک نو، دشوارتر می‌گردد.

ببینید. ما و شما با دشواری‌ی بزرگ و همچنان بزرگ‌تر شونده‌ای دست به گریبانیم:
دشواری‌ی دریافتن سخن یکدیگر،

دشواری‌ی هم سخن شدن!

شکافی معناسناسانه (۶) در میان شما و ماست که پیوسته پهن‌تر و پهن‌تر می‌شود. برای سخن گفتن، ما ناگزیریم از به کار بردن واژه‌ها. واژه‌های کلیدی در این میان، اما، برای شما همان معنایی را ندارند که برای ما دارند.

برای نمونه، این جمله را در نظر آورید:

- «اقتصاد کشورمان ویران است».

کاربرد چنین جمله‌ای در جهان نو (تنها) بدین معناست که گوینده از حال و روز اقتصادی کشور خویش (حالیاً) سخت ناخشنود است.

من، اما، وقتی می‌گویم: اقتصاد ایران ویران است، درست همین را می‌گویم. می‌گویم: اقتصاد ملی ما را از پای بست، یعنی در بنیادهایش، به معنای واقعی و دقیق کلمه، «نابود» کرده‌اند.

نمونه دیگر طبیعی است که واژه «فقر» باشد. عبارت «زیستن زیر خط فقر» می‌باید که، در گوش شما یان، آهنگی دلخراش داشته باشد. اما بیشترین کسان، در کشور شما، که زیر خط فقر زندگانی می‌کنند، اگر به ایران بروند، از نیکبخت‌ترین مردم خواهند بود: به شرط آن، البته، که حقوق و مزایای قانونی خویش را نیز با خود ببرند. سده‌ها فرق است میان زیستن در فقر و مردن از آن.

یا، باز، هر تنی از شما یان، آنگاه که چندان خشمگین است که سخن گفتن از «بردگی‌ی زنان در جامعه ما» را روا بداند، قصدش سخن گفتن از چیزهایی است همچون بی بهره بودن زنان از فرصت‌های برابر با مردان در یافتن و داشتن کار، یا برخوردار نبودنشان از دستمزدهای برابر برای انجام دادن یک و همان کار، یا نابرابری‌شان با مردان در

دارا بودن مقام های بالا و پایه های بلند اجتماعی، یا ناگزیر بودن زنان جوان از رفتن به کشوری دیگر برای انداختن جنین، و - یا - چیزهای دیگری به همین اندازه واپسمانده، بیدادگرانه و نانسانی: اما، در نابهنگامی و بیدادگرانگی و نانسانی بودن، بی چون و چرا، نه چندان و چنان باورنکردنی، تحمل ناپذیر و سنگدلانه که هیچ یک از چیزهایی که من در اندیشه دارم آن گاه که از «بردگی ی زنان در ایران» سخن می گویم، آن گاه که من از «بردگی ی زنان در ایران» سخن می گویم، واژه «بردگی» را بس بسیار نزدیک تر به همان معنای آغازین و واقعی ی آن است که به کار می برم.

باورم نخواهید کرد، می دانم!

اما چه باک؟

من از زمانی دیگر می آیم، از جهانی دیگر. یادتان نرود!

من از جهانی می آیم که، در آن، یک زن به اضافه یک زن برابر است با یک مرد! چنین است در زمینه های حقوقی، همچون ارث یا گواهی دادن در دادگاه. یا وقتی زنی را کشته باشند و کُشنده یا خانواده اش بخواهد خون بهای آن زن را بپردازد.

- خون بها؟! -

- آری. من از جهانی می آیم که، در آن، خون یعنی زندگانی ی مرد نیز بهائی دارد. یگانه تفاوت در این است که خون بهای مرد دو برابر خون بهای زن است. هر دو گونه خون بها را می توانید به پول جمهوری ی اسلامی بپردازید، یا با شتر، اگر «ولی ی دم» یعنی «صاحب خون» اسکناس های چاپ دولت را نپذیرد! و باورتان می شود که یک زن بیوه، اگر - و تا هنگامی که - پدر شوهرش زنده باشد، در این که فرزندش چگونه پرورش یابد و آموزش ببیند، حق هیچ گونه تصمیم گیری ندارد؟! و که پس از مرگ پدر شوهر نیز، تازه، برادر شوهر است که مسئول این چگونگی می شود؟! -

- و در گزیدن همسر؟

- پناه بر خدا! انگاری دوره آخر الزمونه! دختره چش دریده بی حیا می گه باباش حق نداره واسه او تصمیم بگیره! خانوم خانوما می خوان شوهر آینه شونو خودشون انتخاب کنن! - و آن زن تیره بخت کیست که تا کمر در خاکش کرده اند و سرش از کفن دریده اش بیرون زده است، با جمجمه تر کیده و تخم چشمی آویزان بر گونه چپ؟! -

- اونومی گین؟ هیچ کی بابا! امروز صبح سنگسارش کردن، فاسق داشت. سلیطه

خانوم عاشق شده بود!

یا، باز، وقتی شما واژه «دانشگاه» را به کار می برید، طبیعی ست که خواسته باشید

از «جایگاهی برای آموزش برتر» سخن بگویید که در آن، «استادانی» داریم و «دانشجویانی». و این سخن را که «استادان آموزانده باید باشند و دانشجویان آموزنده» شمایان، همانا، همانگونه‌ی (۷) آشکاره‌ای می‌یابید که به یک بار گفتن نیز، حتا، نمی‌ارزد.

نه، اما، در کاربرد من از این واژه!

وقتی من از «دانشگاه» سخن می‌گویم، هر چند همچون شمایان - و البته که - از «جایگاهی برای آموزش» سخن می‌گویم که، در آن، «استادانی» داریم و «دانشجویانی» اما - و نکته این است - در «دانشگاههای پاک سازی شده و بازسازی شده اسلامی» ی ما، انقلاب «ملاخورشده» نقش استاد و دانشجورا وارونه کرده است. دانشجویان حزب الهی، یعنی آنانی در میان دانشجویان مان که، با نخوت بسیار، خود را از اعضاء ایثارگر «حزب خدا» می‌شناسند، به مهر و ایثار، متعهد شده اند تا، هر روز صبح، به استادان مان پیامورند که، در کلاس های خود، چه بگویند و چه نکنند، و چه نگویند و چه نکنند، اگر (و، البته، تنها اگر) استادان نمی‌خواهند به شیوه انقلابی از دانشگاه اخراج شوند و از پسا پندهای اخراج انقلابی در رنج و شکنج افتند.

یا، باز هم برای نمونه، واژه «زندان» را در نظر آورید.

آنگاه که شما از «وضعیت زندان ها در این کشور» - بی گمان به حق - گلایه می کنید، از چیزهایی سخن می‌گوئید همچون کمبود بهداشت در زندان ها، یا کمداشت برنامه های راهنمایی و بازپروری و بازآموزی زندانیان برای بازگشتن به دامان جامعه، و مانند اینها.

باورم می‌کنید، اما، می‌توانید باورم کنید آیا، اگر بگویم که من از زمانه ای می‌آیم، هم به روزگار شمایان، که در آن، زندانیان، در سلول های شلوغ، باید سر پا بایستند تا جا باز شود برای این که همبندان شکنجه شده شان بتوانند بر زمین بیارامند و اندکی بیاسایند؟! درست است.

زندانیان، همه، زندانیان سیاسی نیستند. و اساساً، یعنی اطلاقاً، بر عهده دولت هاست که تصمیم بگیرند چه کسی زندانی ی سیاسی هست و چه کسی زندانی ی سیاسی نیست. اما، برای نمونه، وقتی سخنگوی دولت بریتانیا اعلام می‌کند که «ما زندانی ی سیاسی نداریم»، سخنی می‌گوید که سخنی نیست که تنها دولت بریتانیا بگوید. او سخنی می‌گوید که، دست کم، برخی از مردم بریتانیا نیز می‌پذیرندش. خواهند گفت: